

سلطان عیسی

¹And it came to pass, that on one of those days, as he taught the people in the temple, and preached the gospel, the chief priests and the scribes came upon him with the elders,²And spake unto him, saying, Tell us, by what authority doest thou these things? or who is he that gave thee this authority?³And he answered and said unto them, I will also ask you one thing; and answer me:⁴The baptism of John, was it from heaven, or of men?⁵And they reasoned with themselves, saying, If we shall say, From heaven; he will say, Why then believed ye him not?⁶But and if we say, Of men; all the people will stone us: for they be persuaded that John was a prophet.⁷And they answered, that they could not tell whence it was.⁸And Jesus said unto them, Neither tell I you by what authority I do these things.⁹Then began he to speak to the people this parable; A certain man planted a vineyard, and let it forth to husbandmen, and went into a far country for a long time.¹⁰And at the season he sent a servant to the husbandmen, that they should give him of the fruit of the vineyard: but the husbandmen beat him, and sent him away empty.¹¹And again he sent another servant: and they beat him also, and entreated him shamefully, and sent him away empty.¹²And again he sent a third: and they wounded him also, and cast him out.¹³Then said the lord of the vineyard, What shall I do? I will send my beloved son: it may be they will reverence him when they see him.¹⁴But when the husbandmen saw him, they reasoned among themselves, saying, This is the heir: come, let us kill him, that the inheritance

¹روزی از آن روزها واقع شد هنگامی که او قوم را در معبد تعلیم و بشارت می‌داد که رؤسای کاهنه و کاتبان با مشایخ آمده،²به وی گفتند: به ما بگو که به چه قدرت این کارها را می‌کنی و کیست که این قدرت را به تو داده است؟³در جواب ایشان گفت: من نیز از شما چیزی می‌پرسم. به من بگویید:⁴نعمید یحیی از آسمان بود یا از مردم؟⁵ایشان با خود اندیشیده، گفتند که: اگر گوئیم از آسمان، هرآینه گوید چرا به او ایمان نیاوردید؟⁶و اگر گوئیم از انسان، تمامی قوم ما را سنگسار کنند زیرا یقین می‌دارند که یحیی نبی است.⁷پس جواب دادند که نمی‌دانیم از کجا بود.⁸عیسی به ایشان گفت: من نیز شما را نمی‌گویم که این کارها را به چه قدرت بجا می‌آورم.

مَثَلِ ناکستان و باغبانان

⁹و این مَثَل را به مردم گفتن گرفت که: شخصی ناکستانی غرس کرد و به باغبانانش سپرده، مَدَّت مدیدی سفر کرد.¹⁰و در موسم، غلامی نزد باغبانان فرستاد تا از میوهٔ باغ بدو سپارند. اما باغبانان او را زده، تهیدست بازگردانیدند.¹¹پس غلامی دیگر روانه نمود. او را نیز تازیانه زده، و بی‌حرمت کرده، تهیدست بازگردانیدند.¹²و باز سومی فرستاد. او را نیز مجروح ساخته، بیرون افکندند.¹³آنگاه صاحب باغ گفت: چه کنم؟ پسر حبیب خود را می‌فرستم شاید چون او را ببیند احترام خواهند نمود.¹⁴اما چون باغبانان او را دیدند، با خود تفکرکنان گفتند: این وارث می‌باشد، بیایید او را بکشیم تا میراث از آن ما گردد.¹⁵در حال او را از باغ بیرون افکنده، کشتند. پس صاحب باغ بدیشان چه خواهد کرد؟¹⁶او خواهد آمد و باغبانان را هلاک کرده، باغ را به دیگران خواهد سپرد. پس چون شنیدند گفتند: حاشا!¹⁷به ایشان نظر افکنده، گفت: پس معنی این نوشته چیست: سنگی را که معماران ردّ کردند، همان سر زایه شده است؟¹⁸و هر که بر آن سنگ افتد خرد شود، اما اگر آن بر کسی بیفتد او را نرم خواهد ساخت؟¹⁹آنگاه رؤسای کهنه و کاتبان خواستند که در همان ساعت او را گرفتار کنند، لیکن از قوم ترسیدند زیرا که دانستند که این مثل را دربارهٔ ایشان زده بود.

جزیه قیصر

²⁰ و مراقب او بوده، جاسوسان فرستادند که خود را صالح می‌نمودند تا سخنی از او گرفته، او را به حکم و قدرت والی بسپارند.²¹ پس از او سؤال نموده، گفتند: ای استاد، می‌دانیم که تو به راستی سخن می‌رانی و تعلیم می‌دهی و از کسی روداری نمی‌کنی، بلکه طریق خدا را به صدق می‌آموزی.²² آیا بر ما جایز هست که جزیه به قیصر بدهیم یا نه؟²³ او چون مکر ایشان را درک کرد، بدیشان گفت: مرا برای چه امتحان می‌کنید؟²⁴ دیناری به من نشان دهید. صورت و رقمش از کیست؟ ایشان در جواب گفتند: از قیصر است.²⁵ او به ایشان گفت: پس مال قیصر را به قیصر رد کنید و مال خدا را به خدا.²⁶ پس چون نتوانستند او را به سخنی در نظر مردم ملزم سازند، از جواب او در عجب شده، ساکت ماندند.

قیام مردگان

²⁷ و بعضی از صدّوقیان که منکر قیامت هستند، پیش آمده، از وی سؤال کرده،²⁸ گفتند: ای استاد، موسی برای ما نوشته است که اگر کسی را برادری که زن داشته باشد بمیرد و بی‌اولاد فوت شود، باید برادرش آن زن را بگیرد تا برای برادر خود نسلی آورد.²⁹ پس هفت برادر بودند که اوّلی زن گرفته، اولاد نآآورده، فوت شد.³⁰ بعد دوّمین آن زن را گرفته، او نیز بی‌اولاد بمرد.³¹ پس سومین او را گرفت و همچنین تا هفتمین و همه فرزندان نآآورده، مردند.³² و بعد از همه، آن زن نیز وفات یافت.³³ پس در قیامت، زن کدام یک از ایشان خواهد بود، زیرا که هر هفت او را داشتند؟³⁴ عیسی در جواب ایشان گفت: انبای این عالم نکاح می‌کنند و نکاح کرده می‌شوند.³⁵ لیکن آنانی که مستحق رسیدن به آن عالم و به قیامت از مردگان شوند، نه نکاح می‌کنند و نه نکاح کرده می‌شوند.³⁶ زیرا ممکن نیست که دیگر بمیرند از آن جهت که مثل فرشتگان و پسران خدا می‌باشند، چونکه پسران قیامت هستند.³⁷ و اما اینکه مردگان برمی‌خیزند، موسی نیز در ذکر بوته نشان داد: چنانکه خداوند را خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب خواند.³⁸ و حالانکه خدای مردگان نیست بلکه خدای زندگان است. زیرا همه نزد او زنده هستند.³⁹ پس بعضی از کاتبان در جواب گفتند:

may be ours.¹⁵ So they cast him out of the vineyard, and killed him. What therefore shall the lord of the vineyard do unto them?¹⁶ He shall come and destroy these husbandmen, and shall give the vineyard to others. And when they heard it, they said, God forbid.¹⁷ And he beheld them, and said, What is this then that is written, The stone which the builders rejected, the same is become the head of the corner?¹⁸ Whosoever shall fall upon that stone shall be broken; but on whomsoever it shall fall, it will grind him to powder.¹⁹ And the chief priests and the scribes the same hour sought to lay hands on him; and they feared the people: for they perceived that he had spoken this parable against them.²⁰ And they watched him, and sent forth spies, which should feign themselves just men, that they might take hold of his words, that so they might deliver him unto the power and authority of the governor.²¹ And they asked him, saying, Master, we know that thou sayest and teachest rightly, neither acceptest thou the person of any, but teachest the way of God truly.²² Is it lawful for us to give tribute unto Caesar, or no?²³ But he perceived their craftiness, and said unto them, Why tempt ye me?²⁴ Shew me a penny. Whose image and superscription hath it? They answered and said, Caesar's.²⁵ And he said unto them, Render therefore unto Caesar the things which be Caesar's, and unto God the things which be God's.²⁶ And they could not take hold of his words before the people: and they marvelled at his answer, and held their peace.²⁷ Then came to him certain of the

Sadducees, which deny that there is any resurrection; and they asked him,²⁸ Saying, Master, Moses wrote unto us, If any man's brother die, having a wife, and he die without children, that his brother should take his wife, and raise up seed unto his brother.²⁹ There were therefore seven brethren: and the first took a wife, and died without children.³⁰ And the second took her to wife, and he died childless.³¹ And the third took her; and in like manner the seven also: and they left no children, and died.³² Last of all the woman died also.³³ Therefore in the resurrection whose wife of them is she? for seven had her to wife.³⁴ And Jesus answering said unto them, The children of this world marry, and are given in marriage:³⁵ But they which shall be accounted worthy to obtain that world, and the resurrection from the dead, neither marry, nor are given in marriage:³⁶ Neither can they die any more: for they are equal unto the angels; and are the children of God, being the children of the resurrection.³⁷ Now that the dead are raised, even Moses shewed at the bush, when he calleth the Lord the God of Abraham, and the God of Isaac, and the God of Jacob.³⁸ For he is not a God of the dead, but of the living: for all live unto him.³⁹ Then certain of the scribes answering said, Master, thou hast well said.⁴⁰ And after that they durst not ask him any question at all.⁴¹ And he said unto them, How say they that Christ is David's son?⁴² And David himself saith in the book of Psalms, The LORD said unto my Lord, Sit thou on my right hand,⁴³ Till I make

ای استاد، نیکو گفתי.⁴⁰ و بعد از آن هیچ کس جرأت آن نداشت که از وی سؤالی کند.

داود و مسیح

⁴¹ پس به ایشان گفت، چگونه می گویند که مسیح پسر داود است⁴² و خود داود در کتاب زبور می گوید، خداوند به خداوند من گفت به دست راست من بنشین⁴³ تا دشمنان تو را پای انداز تو سازم؟⁴⁴ پس چون داود او را خداوند می خواند، چگونه پسر او می باشد؟

هشدار عیسی علیه معلمین شریعت

⁴⁵ و چون تمامی قوم می شنیدند، به شاگردان خود گفت:⁴⁶ بپرهیزید از کاتبانی که خرامیدن در لباس دراز را می پسندند و سلام در بازارها و صدر کنایس و بالا نشستن در ضیافت ها را دوست می دارند.⁴⁷ و خانه های بیوه زنان را می بلعند و نماز را به ریاکاری طول می دهند. اینها عذاب شدیدتر خواهند یافت.

thine enemies thy footstool.⁴⁴ David therefore calleth him Lord, how is he then his son?⁴⁵ Then in the audience of all the people he said unto his disciples,⁴⁶ Beware of the scribes, which desire to walk in long robes, and love greetings in the markets, and the highest seats in the synagogues, and the chief rooms at feasts;⁴⁷ Which devour widows' houses, and for a shew make long prayers: the same shall receive greater damnation.